

سیاست‌های توزیعی رژیم پهلوی و شکل‌گیری وضعیت انقلابی در ایران: خیزش حاشیه علیه مرکز

* حسن خدادی

** محمد ربیعی کهندانی

چکیده

مقاله حاضر به مطالعه کارویژه توزیعی نظام سیاسی پهلوی در ایجاد نارضایتی عمومی و شکل‌گیری وضعیت انقلابی در ایران اختصاص دارد. کارویژه‌ای که با توزیع ارزش‌ها و منابع کمیاب در سطح جامعه مرتبط است. در این مقاله برای گردآوری داده‌ها از روش اسنادی و منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است و برای تحلیل آنها، روش تحلیل کیفی به کار رفته است. از نظر ماهیت، این پژوهش از نوع توصیفی - تاریخی است. فرضیه و یافته‌های پژوهش مقاله عبارت است از: «الگوی توزیع منابع و ارزش‌ها رژیم در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و منزلت اجتماعی، سبب توزیع نامتوازن، نابرابر و ناعادلانه منابع و ارزش‌ها در سطح جامعه ایران شده و بالتبع آن تأثیری عظیم بر ایجاد شکاف بهره‌مندی و نارضایتی و درنهایت منجر به خیزش گروه‌ها، اقشار و طبقات محروم، حاشیه‌ای و سرکوب شده علیه الگوی توزیعی نظام سیاسی پهلوی و وقوع انقلاب اسلامی ایران شد.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، نظام سیاسی پهلوی، سیاست‌های توزیعی، شکاف بهره‌مندی، محرومیت نسبی.

h.khodadi@umz.ac.ir

mrabiei@ut.ac

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۲۱

*. استادیار گروه الهیات دانشگاه مازندران و مدرس گروه معارف اسلامی.

** دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۲

طرح مسئله

انقلاب اسلامی ایران به مثابه دیگر پدیده اجتماعی و سیاسی، ابعاد گوناگون، پیچیده و متنوعی دارد و تاکنون متفکران، پژوهش‌های متعددی در شرح، توضیح و تبیین این پدیده به دست داده و هر یک از منظر و دیدگاهی به بررسی آن پرداخته‌اند. وقتی که پژوهشگران با زمینه‌های مختلف فکری به مطالعه، نظریه‌پردازی و تحلیل انقلاب اسلامی ایران پرداخته‌اند؛ این پدیده اجتماعی، پیچیده و چند وجهی است. به نظر می‌رسد تبیین علل شکل‌گیری نارضایتی میان توده‌های مردم و در نتیجه وضعیت انقلابی در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی از اصلی‌ترین مسائل تبیینی است. در این پژوهش از منظری که کمتر به آن توجه شده، زمینه‌های شکل‌گیری وضعیت انقلابی و نارضایتی‌هایی که به وقوع این رخداد بزرگ در تاریخ معاصر ایران منجر شد، بررسی می‌شود و بر مطالعه رابطه میان ناکامی نظام سیاسی پهلوی در اجرای کارویژه توزیعی خود با ایجاد نارضایتی‌های زمینه‌ساز انقلاب اسلامی متمرکز خواهیم شد تا مدلی برای تبیین و توضیح نسبت میان این دو متغیر ارائه شود. البته تحلیل پیش‌رو نمی‌تواند همه ابعاد این پدیده پیچیده و چند بعدی را تبیین کند و صرفاً تلاش می‌شود از منظری کمتر دیده شده به این مهم پرداخته شود. به همین منظور با مفروض گرفتن تعریف دیوید ایستون^۱ از سیاست و کارویژه‌های دولت به بررسی کارویژه توزیعی رژیم پهلوی، عملکرد، نتایج و پیامدهای آن‌گزاراری و علل ایجاد نارضایتی و وضعیت انقلابی را که در نهایت موجب وقوع انقلاب اسلامی شد، در ناکارآمدی رژیم در حوزه سیاست‌های توزیعی و ماهیت این سیاست‌ها جستجو خواهند کرد. همچنین در خلال این امر از برخی دیگر از نظریات مطرح در حوزه بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی نیز برای ایضاح ادعای پژوهش استفاده خواهد شد.

سوال اصلی پژوهش این است «سیاست‌های رژیم پهلوی در حوزه توزیع منابع و ارزش‌ها چه تأثیری در شکل‌گیری نارضایتی و ایجاد وضعیت انقلابی در سال‌های پایانی سلطنت پهلوی داشته است؟» پاسخ اولیه به این پرسش که به عنوان فرضیه آزموده خواهد شد، عبارت است از اینکه «الگوی توزیع منابع و ارزش‌ها در نظام سیاسی پهلوی سبب توزیع نامتوازن، نابرابر و ناعادلانه منابع و ارزش‌ها در سطح جامعه ایران تأثیری عظیم بر ایجاد شکاف بهره‌مندی و نارضایتی داشت که از عوامل زمینه‌ساز وضعیت انقلابی در این دوره است».

در واقع، الگوی توزیع منابع و ارزش‌ها در نظام سیاسی پهلوی، سبب ایجاد، گسترش و تعمیق شکاف‌های بهره‌مندی میان اقشار و طبقات مختلف جامعه ایران و در نتیجه ایجاد نارضایتی‌هایی شد

1. David Easton.

که در نهایت این نارضایتی‌ها به بسیج گروه‌ها، افشار و طبقات کمتر برخوردار و بی‌بهره بر علیه نظام سیاسی پهلوی و وقوع انقلاب اسلامی منجر شد. در این تحقیق با توجه به ماهیت موضوع برای گردآوری داده‌ها از روش تحلیل اسنادی و منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است. نوع داده‌های گردآوری شده از دو نوع کمی و کیفی است. برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل کیفی استفاده شده که در آن به طبقه‌بندی، ارزیابی، مقایسه و تحلیل داده‌ها پرداخته می‌شود تا از این طریق فرضیه پژوهش آزمون شود. از نظر ماهیت، این پژوهش از نوع توصیفی و تاریخی است. محقق در تحقیقات توصیفی به دنبال چپستی و چگونه بودن موضوع است و می‌خواهد چگونگی ماهیت پدیده را بررسی کند. به عبارت دیگر، در تحقیق توصیفی وضعیت مورد نظر بررسی شده و به توصیف نظام‌مند آن پرداخته می‌شود. در تحقیقات تاریخی با استفاده از اسناد و مدارک معتبر تلاش می‌شود تا ویژگی‌های حوادث تاریخی و دلایل بروز آنها تبیین و توضیح داده شود. (حافظنیا، ۱۳۸۹: ۶۷)

۱. مفهوم‌شناسی

یک. سیاست و نظام سیاسی

دیوید ایستون (۲۰۱۴ - ۱۹۱۷) سیاست را «توزیع آمرانه ارزش‌ها»^۱ و نظام سیاسی^۲ را مجموعه‌ای از کنش‌های متقابل تعریف می‌کند که از طریق آنها ارزش‌ها، خدمات و کالاها برحسب قدرتی معتبر برای بخش‌های مختلف جامعه سهم‌بندی می‌شوند. (Mitchell, 1961: 80) این سهم‌بندی برحسب قدرتی معتبر به تصمیماتی اشاره دارد که مسئولان قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی اتخاذ و اجرا می‌کنند. بنابراین در هر جامعه‌ای دستگاه‌هایی وجود دارند که براساس تصمیمات خود که لازم الاجرا نیز هستند، ارزش‌ها و منابع گوناگون را میان افراد و گروه‌های مختلف توزیع می‌کنند. از نظر ایستون این ارزش‌ها ممکن است «امنیت، آزادی، احترام، مشارکت، رفاه و درآمد» باشند. (قوام، ۱۳۸۱: ۳۱)

براساس نظریه سیستمی هر نظام سیاسی در رابطه تعاملی با محیط خود است. این رابطه از طریق روابط ورودی - خروجی صورت می‌گیرد که روابطی از نوع تعادل و یا عدم تعادل میان داده‌ها و نهاده‌ها را شکل می‌دهد. ایستون نظام سیاسی را با یک کارخانه پیچیده بزرگ مقایسه می‌کند که مواد خام را دریافت کرده و آنها را به محصولات کامل تبدیل می‌کند. (Easton, 1965: 72) در این استعاره، مواد خام همچون نهاده‌های نظام سیاسی و محصولات، داده‌های آن هستند. نظام سیاسی براساس تصمیماتی که می‌گیرد، داده‌ها را تولید و تعیین می‌کند. این داده‌ها تصمیمات آمرانه‌ای هستند که

1. The authoritative allocation of values.

2. Political System.

ارزش‌ها و منابع را در جامعه توزیع می‌کنند و در نتیجه سیاست‌هایی که در این حوزه در پیش می‌گیرند، نوعی الگوی توزیعی و سهم‌بندی را در سطح جامعه شکل می‌دهند. تصمیمات خروجی نظام سیاسی مجدداً از محیط به صورت نهاده به نظام سیاسی منتقل می‌شوند. (چیلکوت، ۱۳۷۷: ۲۳۷)

نهاده‌ها یا ورودی‌ها به دو مقوله تقاضاها و حمایت‌ها تقسیم می‌شوند. تقاضاها و حمایت‌ها، اطلاعات محیط را در اختیار نظام سیاسی قرار می‌دهند. تقاضاها علاوه بر فراهم کردن اطلاعات لازم برای نظام سیاسی، در عین حال، از عوامل دگرگون‌ساز نظام نیز تلقی می‌شوند. حمایت‌ها نیز پشتوانه و توان لازم برای ادامه فعالیت نظام را فراهم می‌کنند. از آثار حمایت‌ها می‌توان به مشروعیت اقدامات اعضای نظام و قانونی شناختن تصمیمات آنها را برشمرد. اصل متعارف این است که چنانچه فشارها از محیط بر اثر افزایش تقاضاها به اوج خود برسد، نظام سیاسی دچار بحران شده و حتی ممکن است ساقط شود. این فشار عبارت است از دو نوع نیرو یا فرایند ایجاد شده از خارج یا داخل نظام که پایداری آن را مورد تهدید قرار دهد. (قوام، ۱۳۸۱: ۳۹ - ۳۸)

این رابطه تعاملی نظام سیاسی با محیط و دریافت بازخوردها در صورتی می‌تواند به خوبی صورت بگیرد که نظام سیاسی از درجه بالایی نهادمندی برخوردار باشد. نظام سیاسی با درجه بالایی نهادمندی به نهادهای پایدار، جاافتاده، پیچیده، مستقل و منسجم مجهز است. ساموئل هانتینگتن^۱ چنین نهادهایی را برای حفظ نظام سیاسی و جلوگیری از فروپاشی آن و سامان دادن به نزاع‌های درون جامعه ضروری می‌داند. وی تاکید می‌کند که تصمیمات دولتی زمانی خوب تدوین و اجرا می‌شوند که از حمایت نهادهای محکم و پیچیده برخوردار باشند. (بدیع، ۱۳۸۴: ۹۵ - ۹۴) در واقع، در صورتی یک نظام سیاسی می‌تواند بازخوردهای واقعی اعضای جامعه را دریافت کند که نهادهای واسط بین بدنه جامعه و نظام وجود داشته باشد. در صورتی که چنین نهادهایی وجود نداشته باشند، نظام سیاسی نمی‌تواند به خوبی نتایج تصمیمات خود و میزان رضایت و یا نارضایتی جامعه از تصمیمات را بسنجد و این امر می‌تواند سبب شکل‌گیری فشارهای ویرانگری به نظام شود.

دو. کارویژه توزیعی نظام سیاسی

نظام سیاسی با داده‌ها و خروجی‌هایی که تولید می‌کند به محیط اطراف خود پاسخ می‌دهد. ایستون این داده‌ها را سیاست‌گذاری‌ها یا تصمیم‌ها^۲ می‌نامد. وی کارویژه این خروجی‌ها را سه مقوله «تخصیص و توزیع ارزش‌ها و منابع، برانگیختن اعضای جامعه برای پذیرش این تخصیص‌های

1. Samuel P. Huntington.
2. Policies or Decisions.

آمرانه و مقابله با فشارها و چالش‌های وارد شده به سیستم» می‌داند. (Easton, 1965: 72 - 73) دو مقوله نخست برای زندگی سیاسی اموری بسیار مهم هستند؛ چرا که بدون آنها نه نظام سیاسی وجود دارد و نه جامعه می‌تواند بدون آنها به بقای خود ادامه دهد.

گابریل الموند^۱ و بینگهام پاول^۲ نیز معتقدند که هر نظام سیاسی در ارتباط با محیط خود کارویژه‌هایی را برعهده دارد که از میان آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف) توانایی استحصال به معنای کشف منابع مادی و انسانی؛

ب) کارایی توزیع که ناظر بر تقسیم کالاها و خدمات، افتخارات و وضعیت‌های موجود در جامعه است؛

ج) توان تنظیم که اعمال نظارت کافی و هماهنگ نظام را بر افراد و گروه‌ها ممکن می‌سازد؛

د) توان سمبولیک که به مجموعه تلاش‌هایی مربوط می‌شود که برای نشر ارزش‌های سمبولیک (رژه، جشن‌ها و ...) در جامعه انجام می‌شود؛

هـ) توان پاسخگویی که درجه حساسیت نظام و مهارت آن در پاسخگویی به تقاضاها را نشان می‌دهد. (بدیع، ۱۳۸۴: ۵۸)

در این پژوهش، تاکید اصلی بر کارویژه توزیعی نظام سیاسی است. نظام سیاسی با استفاده از قدرت مشروعی که در اختیار دارد و از طریق داده‌ها و خروجی‌های آمرانه‌ای همچون قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در حیطه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به توزیع منابع و ارزش‌ها در سطح جامعه می‌پردازد. این منابع و ارزش‌ها را که ایستون «امنیت، آزادی، احترام، مشارکت، رفاه و درآمد» می‌داندست می‌توان به سه دسته کلی منابع و ارزش‌های سیاسی، اقتصادی و منزلت اجتماعی تقسیم کرد.

ارزش‌ها و منابع سیاسی آن دسته منابعی هستند که با قدرت و مشارکت سیاسی ارتباط دارند. توزیع این ارزش‌ها از طریق نهادهای مشارکت سیاسی، مشارکت سیاسی افراد در نهادهای قدرت و حکومت، امکان مشارکت در روند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها، توزیع جایگاه‌ها و مناصب عمومی و حکومتی، آزادی‌های سیاسی و مدنی صورت می‌گیرد. هر نظام سیاسی بر مبنای نوع رویه‌ای که در مورد راه‌های توزیع می‌گیرد، الگویی برای توزیع منابع و ارزش‌های سیاسی ایجاد می‌کند. ارزش‌ها و منابع اقتصادی به توزیع ثروت، فرصت‌های اقتصادی و امکانات رفاهی در سطح جامعه اشاره دارد. توزیع ارزش‌ها و منابع اقتصادی هم به واسطه قوانین، سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و هم به واسطه ایجاد فرصت و امکان برای اعضای جامعه در زمینه فعالیت اقتصادی توزیع می‌شود.

1. Gabriel A. Almond.

2. Bingham Powell.

منابع و ارزش‌هایی که با عنوان منزلت اجتماعی از آنها یاد می‌شود، با دو نوع ارزش دیگر ارتباط دارند و شیوه توزیع دیگر ارزش‌ها بر توزیع منزلت اجتماعی نیز تأثیرگذار هستند و ارزش‌ها و منابعی مانند افتخارات، جایگاه‌ها، موقعیت‌ها، احترام اجتماعی و توجه حکومت را در بر می‌گیرد.

سه. الگو و شکاف بهره‌مندی

اشاره شد که سیاست‌های نظام سیاسی سبب توزیع ارزش‌ها و منابع در سطح جامعه و میان گروه‌ها، اقشار و طبقات مختلف می‌شود. این سیاست‌های توزیعی سبب شکل‌گیری الگویی از بهره‌مندی از منابع و ارزش‌ها در سطح جامعه می‌شود که نتیجه آن تقسیم‌بندی اعضای جامعه براساس میزان برخورداری و شکل‌گیری سطوح مختلف برخورداری از بیشترین تا کمترین سطح است که ما از آن با عنوان «الگو و شکاف بهره‌مندی» یاد خواهیم کرد. این سطوح برخورداری که از آنها با عناوینی مانند طبقه، دهک، نیروهای سیاسی و اجتماعی یاد می‌شود، نشان‌دهنده تفاوت بهره‌مندی اعضای یک جامعه از سیاست‌های توزیعی نظام سیاسی است. در بالاترین سطح و در حلقه مرکزی این الگو گروه‌ها، اقشار و طبقاتی قرار دارند که علاوه بر برخورداری از بیشترین سطح بهره‌مندی، کنترل توزیع منابع و ارزش‌ها را نیز در اختیار دارند. در خارجی‌ترین سطح این الگو نیز گروه‌هایی هستند که نظام سیاسی آنها را در پایین‌ترین سطح بهره‌مندی نگاه داشته، «محروم» کرده و به «حاشیه» رانده است.



شکل ۱: الگو و شکاف‌های بهره‌مندی

۲. نظام سیاسی پهلوی و توزیع آمرانه ارزش‌ها

نظام سیاسی پهلوی با سیاست‌گذاری به توزیع آمرانه ارزش‌ها در سطح جامعه می‌پرداخت و با استفاده از ابزارها و نهادهای خود الگوی خاصی از توزیع منابع را در جامعه ایران شکل داده بود. براین اساس، در این بخش عملکرد نظام سیاسی پهلوی در توزیع منابع اقتصادی، سیاسی و منزلت اجتماعی را بررسی کرده و به شرح الگو و شکاف‌های بهره‌مندی منتج از سیاست‌های توزیعی آن می‌پردازیم.

یک. توزیع ارزش‌های اقتصادی

الف) چگونگی توزیع منابع و ارزش‌های اقتصادی

نظام پهلوی برای توزیع منابع و ارزش‌های اقتصادی از مجموعه‌ای از برنامه‌های اصلاحی، ابزارهای مالی و سیاست‌گذاری استفاده می‌کرد. برنامه انقلاب سفید، برنامه‌های عمرانی پنج ساله، نظام بودجه‌ریزی و نظام مالیاتی از جمله این ابزارها بودند. نظام با استفاده از درآمد روزافزون نفتی، برنامه‌های توسعه اقتصادی، عمرانی و اصلاحات مورد نظر خود را پیش می‌برد. تزریق این درآمدها به طور غیر مستقیم از طریق بانک‌ها و ارائه وام‌های کم‌بهره به سرمایه‌گذاران و یا از طریق بودجه سالانه دولتی و برنامه‌های عمرانی بود. (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵۲۵) ویژگی‌های این سیاست‌های اقتصادی رژیم عبارت بودند از:

الف) شهرگرایی؛ سیاست‌های اقتصادی نظام پهلوی بسیار شهرگرایانه بود. توسعه اقتصادی - اجتماعی دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ متمرکز بر شهرها، به ویژه شهرهای بزرگ بود و در این برنامه توسعه، سرمایه‌گذاری و امکانات رفاهی ناچیزی در اختیار روستاها قرار می‌گرفت. از سوی دیگر طرح‌های وابسته به انقلاب سفید در مناطق روستایی مانند اصلاحات ارضی، مکانیزه کردن کشاورزی، سپاه بهداشت و سپاه دانش ناموفق بودند و به نتایج مورد نظر خود نرسیدند. این وضعیت نامطلوب اقتصاد روستایی در کنار جاذبه‌های روز افزون شهرها به دلیل رونق فعالیت‌های اقتصادی، موجب تسریع مهاجرت روستاییان به شهرها بویژه شهرهای بزرگ شد. عواملی مانند کمی دستمزد فعالیت‌های زراعی، بیکاری دائمی، افزایش جمعیت، ناعادلانه بودن توزیع درآمدها، الگوی مالکیت ارضی، بیکاری، غیر اقتصادی بودن امکانات و میزان تولید کشاورزی در این مهاجرت تأثیر داشت. (ازغندی، ۱۳۸۳: ۱۹۴ - ۱۹۳) بی‌توجهی به روستاها در برنامه‌های عمرانی نیز بازتاب داشت و با وجود اینکه بیش از نیمی از جمعیت کشور روستانشین بودند، اما در مجموع در پنج برنامه عمرانی حدود ۲ درصد از منابع و اعتبارات به عمران روستایی اختصاص داده شد. (ازکیا و دیباجی‌فروشانی، ۱۳۹۵: ۱۱۲)

ب) تمرکزگرایی؛ برنامه‌های توسعه اقتصادی به‌گونه‌ای طراحی شده بود که بخش عمده سرمایه‌گذاری‌ها در چند شهر بزرگ متمرکز بود. بسیاری از کارخانه‌های صنعتی، امکانات رفاهی، بهداشتی و آموزشی در شهرهای بزرگی مانند تهران، اصفهان، اراک، تبریز، اهواز و شیراز و مشهد مستقر بودند. عدم سرمایه‌گذاری و عدم اختصاص امکانات رفاهی به روستاها از یک طرف و تمرکز شدید سرمایه در چند شهر بزرگ، سبب افزایش سریع و تمرکز شدید جمعیت در شهر تهران و چند شهر بزرگ دیگر (ازغندی، ۱۳۸۳: ۹) و گسترش فقر و حاشیه‌نشینی در کلان شهرها شد. این تمرکز

در شهر تهران به حدی بود که در سال ۱۳۴۶ دولت مجبور شد سیاست‌هایی در جهت محدودیت فعالیت‌های جدید اقتصادی و صنعتی در این شهر در پیش بگیرد، از جمله اینکه تأسیس واحدهای صنعتی جدید را تا شعاع ۱۲۰ کیلومتری تهران ممنوع کرد (احسن، ۱۳۷۳) و معافیت‌های مالیاتی برای فعالیت‌های اقتصادی در خارج از محدوده ۱۲۰ کیلومتری تهران در نظر گرفت. (وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۸۴: ۴۱) با این حال، در دهه ۱۳۵۰ حدود ۴۷/۵ درصد از کل واحدهای صنعتی بزرگ کشور در استان تهران مستقر شده بودند و پس از تهران، مازندران با ۷/۴ درصد، اصفهان ۶/۷ درصد و مرکزی ۶/۰۷ درصد قرار داشتند و سهم استان‌های دیگر کشور تقریباً به اندازه نیمی از سهم استان تهران بود. (وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۸۴: ۳۲ - ۳۱)

ج) توزیع نابرابر اجتماعی؛ توزیع منابع اقتصادی توسط نظام پهلوی به صورتی مشهود در جامعه ایران نابرابری و فاصله طبقاتی را تشدید کرد، به طوری که در اواسط دهه پنجاه بخش عمده‌ای از منابع اقتصادی و رفاهی در اختیار بخش اندکی از جامعه بود. طبقه‌ای کوچک بخش عمده‌ای از مواهب اقتصادی سیاست‌های توسعه نظام پهلوی را از آن خود کرده و بخش عظیمی از جامعه با بهره‌ای اندک از سیاست‌های توسعه اقتصادی رژیم به حاشیه رانده شده بودند. در جدول زیر می‌توان توزیع هزینه‌های زندگی شهری را در دو مقطع ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ و ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ دید. در این جدول فاصله بسیار زیاد ثروتمندترین دهک، یعنی دهک دهم، را نه تنها با دهک‌های فقیر بلکه با دیگر دهک‌های بالای جامعه می‌توان دید که نشان‌دهنده شکاف عظیم طبقاتی است.

دهک‌ها (از فقیرترین به ثروتمندترین)	۱۳۳۸ - ۱۳۳۹	دهک‌ها (از فقیرترین به ثروتمندترین)	۱۳۵۲ - ۱۳۵۳	۱۳۳۸ - ۱۳۳۹	دهک‌ها (از فقیرترین به ثروتمندترین)
دهک یکم (فقیرترین)	۱/۷	دهک ششم	۱/۳	۶/۸	دهک یکم (فقیرترین)
دهک دوم	۲/۹	دهک هفتم	۲/۴	۹/۳	دهک دوم
دهک سوم	۴	دهک هشتم	۳/۴	۱۱/۱	دهک سوم
دهک چهارم	۵	دهک نهم	۴/۷	۱۷/۵	دهک چهارم
دهک پنجم	۶/۱	دهک دهم	۵	۳۷/۹	دهک پنجم

جدول ۱: توزیع هزینه‌های زندگی شهری (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵۲۵)

ب) پیامدهای سیاست‌های توزیع منابع و ارزش‌های اقتصادی

نظام پهلوی با الگوی توزیع نامتوازن، ناعادلانه، نابرابر و بدون طراحی و برنامه مناسب منابع اقتصادی، شکاف‌های اقتصادی در جامعه ایران را گسترش داد. این شکاف‌ها را می‌توان به سه نوع

شکاف طبقاتی، منطقه‌ای و شهری تقسیم کرد.

الف) شکاف طبقاتی: سیاست‌های رژیم سبب تعمیق و ایجاد و گسترش شکاف طبقاتی در جامعه شده بود. در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بخش عمده‌ای از ثروت و رفاه جامعه ایران در اختیار بخش اندکی از جامعه بود. طبقه بالا که کمتر از هزار نفر را در بر می‌گرفت، شامل خانواده پهلوی، اشراف سرمایه‌دار، سیاستمداران و سرمایه‌داران قدیمی و سرمایه‌داران نوظهور می‌شد که بخش عمده‌ای از ثروت خود را به دلیل نزدیکی به مرکز قدرت سیاسی کسب کرده بودند. این گروه مالکیت بخش اعظم زمین‌های کشاورزی تجاری و حدود ۸۵ درصد شرکت‌های خصوصی و مراکز صنعتی را در اختیار داشتند. پس از این طبقه، طبقه متوسط مرفه که نزدیک به یک میلیون خانوار را تشکیل می‌دادند قرار داشتند و شامل سه گروه اصلی بودند: حدود نیم میلیون مغازه‌دار، تاجر بازاری و صاحبان کارگاه‌ها، دوم سرمایه‌گذاران متوسطی که بیرون از بازار سرمایه‌گذاری کرده بودند و سوم روحانیون که حدوداً نه هزار نفر را تشکیل می‌دادند که با دو گروه دیگر پیوندهای مستحکم خانوادگی و مالی داشتند. (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵۲۳ - ۵۲۱) طبقه متوسط حقوق‌بگیر بود که برنامه‌های توسعه دهه ۴۰ و ۵۰ به سرعت تعداد آنها را دو برابر کرد و از کمتر از ۳۱۰ هزار نفر در سال ۱۳۳۵ به بیش از ۶۳۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۵ افزایش یافتند. این گروه با استفاده از رشد و رونق اقتصادی حاصل از افزایش قیمت نفت و توسعه اقتصادی جذب بوروکراسی دولتی شده و از مزایای برنامه‌های اقتصادی دولت بهره‌مند شده بودند. در آخرین حلقه، طبقات پایین شامل طبقه کارگر صنعتی، فقرا و مزدبگیران شهری و روستایی بودند. با وجود اینکه بخشی از آنها از جمله طبقه کارگر صنعتی از توزیع منابع اقتصادی، البته به میزانی اندک، برخوردار شده بودند، اما میزان بهره‌مندی آنها بسیار پایین بود و در پایین‌ترین سطح بهره‌مندی اقتصادی قرار داشتند. اعضای این طبقه به حدود سه و نیم میلیون نفر می‌رسید که تقریباً یک سوم نیروی کار را در اواسط دهه ۱۳۵۰ تشکیل می‌دادند (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵۳۴ - ۵۳۳) و عموماً در مناطق محروم و کمتر برخوردار و حاشیه شهرها در مجاورت مهاجران فقیر زندگی می‌کردند. (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۱۱۵)

ب) شکاف منطقه‌ای؛ با وجود اینکه برنامه‌ریزی منطقه‌ای با هدف توسعه مناطق کمتر برخوردار در برنامه‌های عمرانی، به ویژه از برنامه سوم به بعد، مورد توجه بود، بیشتر این سیاست‌ها و برنامه‌ها با اولویت قرار دادن مناطق مستعدتر صورت گرفت و نه تنها موفق به بهبود برخورداری و تعادل منطقه‌ای نشد، بلکه پیامد مشخص آن اختلاف و نابرابری منطقه‌ای بود. (سیف‌الدینی و پناهنده‌خواه، ۱۳۸۹: ۸۷) در واقع، نوع برنامه‌ریزی‌ها و تخصیص منابع اقتصادی به‌گونه‌ای بود که آمایش سرزمینی

مناسب و توزیع عادلانه و متوازی در توسعه اقتصادی میان مناطق جغرافیایی مختلف کشور وجود نداشت. برخی مناطق بخش عمده‌ای از بودجه و امکانات رفاهی و اقتصادی را در اختیار داشتند و دائماً در حال گسترش بودند، درحالی‌که مناطق دیگری محروم از مزایای توسعه اقتصادی و در سطحی بسیار پایین از بهره‌مندی قرار داشتند. شهرهای بزرگ بخش عمده‌ای از امکانات رفاهی، بهداشتی، صنعتی و آموزشی را در اختیار داشتند و مناطق دورافتاده‌ای مانند سیستان و بلوچستان، جنوب خراسان، هرمزگان و ایلام پایین‌ترین میزان بهره‌مندی اقتصادی و سرانه‌های مربوط به شاخص‌های اقتصادی را داشتند. برای نمونه دو شاخص آموزشی و بهداشتی میان استان‌های مختلف را می‌توان مقایسه کرد. بر اساس آمار سازمان برنامه و بودجه، در سال ۱۳۵۵، بی‌سوادی مطلق در استان تهران ۲۶/۳ درصد بوده که این میزان برای استان اصفهان ۵۹/۷ درصد و برای آذربایجان غربی ۷۴/۵ درصد و سیستان و بلوچستان ۷۸/۶ درصد بوده است. از سوی دیگر درحالی‌که در استان تهران به ازای هر ۴۶۱ نفر یک پزشک در بخش درمانی مشغول به کار بود، این سرانه در استان اصفهان به ازای هر ۲۸۰۵ نفر و در آذربایجان غربی به ۹۲۴۳ نفر یک پزشک بود. (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۵)

می‌توان گفت، سیاست‌ها و برنامه‌های رژیم سبب محرومیت گسترده در مناطق دورافتاده و حاشیه‌ای کشور نسبت به مرکز شده بود. مدارس معدود، سطح بیسوادی بالا، امکانات بسیار کم بهداشتی و درآمد سرانه بسیار پایین‌تر از مناطق توسعه‌یافته‌تری مانند تهران بود. (برزگر و حمیدی، ۱۳۹۱: ۵۲) این عقب‌ماندگی اقتصادی مناطق حاشیه‌ای نسبت به سایر نقاط کشور از عوامل مهم ایجاد نارضایتی محسوب می‌شد.

ج) شکاف شهری؛ توسعه سریع شهرها در سال‌های دهه ۱۳۳۰ به بعد، سبب ایجاد بحران‌ها و شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی در شهرهای ایران شد. توسعه اقتصادی نامتوازن و بدون در نظر گرفتن توزیع مناسب و عادلانه منابع اقتصادی سبب ایجاد شکاف‌های بهره‌مندی عمیقی میان شهرها و روستاهای ایران شد که آنها را می‌توان به سه شکاف شهر - روستا، شهر مرکزی - شهرهای اقماری و بالای شهر - پایین شهر تقسیم‌بندی کرد.

تمرکز سرمایه‌گذاری‌های دولت در تعداد معدودی از شهرهای کشور، به عنوان کانون‌های رشد و توسعه، عامل تشدید فاصله شهر و روستا، و مهاجرت روستاییان بود. (جاجرمی، ۱۳۹۵: ۹۸) شکاف بین بهره‌مندی مناطق روستایی و شهری را می‌توان در شهرهایی که کم و بیش از مواهب توسعه اقتصادی و اجتماعی در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ برخوردار شده بودند و روستاهایی که به دلیل عدم موفقیت برنامه‌های اصلاحی به ویژه اصلاحات ارضی و شهرمدارانه رژیم از قافله توسعه اقتصادی

جامانده بودند، دید. در برنامه‌های عمرانی به دلیل پیروی از الگوی رشدمحور و تاکید بر صنعتی شدن سریع، توسعه بخش کشاورزی و روستایی به صورت حاشیه‌ای و با اعتبارات بسیار کمتر از حد نیاز مطرح بود. در جدول زیر که از گزارش عملکرد برنامه پنج ساله عمرانی در سال ۱۳۵۸ (به نقل از ازکیا و دیباجی‌فروشانی، ۱۳۹۵: ۱۱۲) استخراج شده، می‌توان بهره‌مندی بسیار پایین بخش روستایی از اعتبارات عمرانی را مشاهده کرد:

برنامه‌های عمرانی	کل اعتبار عمرانی (به میلیون ریال)	سهم بخش کشاورزی (درصد)	سهم عمران روستایی (درصد)	درصد جمعیت روستایی
برنامه اول	۲۱۰۰۰	۲۵	-	۷۵
برنامه دوم	۷۰۰۰۰	۳۱/۱	۱/۵۵	۷۰
برنامه سوم	۲۳۰۰۰۰	۲۳/۱	۲/۱۴	۶۴
برنامه چهارم	۵۶۸۰۰۰	۸/۵۸	۱/۷۷	۶۰
برنامه پنجم	۳۱۱۸۵۷۰	۶/۲	۱/۲	۵۷
جمع کل	۳۹۸۶۵۷۰	-	۲/۰۷	-

جدول شماره ۲: سهم بخش کشاورزی و عمران روستایی از اعتبارهای عمرانی کشور (هزینه شده) در برنامه‌های عمرانی

بی‌توجهی به عمران روستایی و برنامه‌ریزی بدون مطالعات محلی و بومی، سبب گسترش و تعمیق شکاف میان شهر و روستا شد و در عین حال، این شکاف با مهاجرت گسترده از روستا به شهر، زمینه ایجاد شکاف بالای شهر - پایین شهر را فراهم کرد. با مهاجرت گسترده روستاییان به شهرها و گسترش حاشیه‌نشینی، بیکاری، فقر و دیگر معضلات اجتماعی، شهرهای ایران بویژه شهرهای بزرگ به نوعی دوگانگی اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی مبتلا شدند. حاشیه‌نشین‌ها، گروه‌های شهری جدید و محرومی بودند که سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌دارانه و مدرن‌سازی نظام پهلوی نتوانسته بود آنها را در ساختار اجتماعی جدید مشارکت دهد و برخوردار سازد. کمالی معتقد است که «آنها نه روستایی بودند و نه شهری؛ در واقع شهر نتوانست آنها را در خود ادغام کند، هر چند که کنار هم نگذاشته بود». (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۹۸ - ۱۹۷) این افراد در مناطق حاشیه‌ای و در محلات تهی‌دست‌نشینی ساکن می‌شدند که با کمترین میزان خدمات شهری و ساخت و سازهای غیرقانونی مشخص می‌شد. در اواسط دهه ۱۳۵۰ تعداد این محلات در شهر تهران به حدود پنجاه محله می‌رسید که جمعیت آنها تا اواخر این دهه به بیش از یک میلیون نفر بالغ می‌شد. (بیات، ۱۳۶۱: ۵۹ - ۶۱) اکثر این افراد به امید زندگی بهتر و کار مناسب‌تر به شهرها مهاجرت کرده بودند، اما به دلیل بی‌سوادی و عدم مهارت نتوانسته بودند وارد اقتصاد شهری شوند. (ازغندی، ۱۳۸۳: ۱۵۱) این

لشکر فزاینده فقرای شهری در حلیه‌های حاشیه شهرها زندگی می‌کردند و از راه کارهای ساختمانی، دوره‌گردی، نوکری و حتی گدایی درآمد ناچیزی داشتند. (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵۳۴) در واقع، به تدریج شهر به دو بخش تقسیم شد: در یک سو، مناطقی از شهر که از سیاست‌های توسعه اقتصادی و نوگرایی رژیم برخوردار شده بودند و در سوی دیگر، مناطق حاشیه‌ای و فقیرنشین شهر که اثری از برنامه‌های توسعه رژیم به شکل مثبت در آنها دیده نمی‌شد.

علاوه بر این، می‌توان از شکاف شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک نیز نام برد. شهرهای مرکزی و بزرگ که بودجه و امکانات اقتصادی بیشتری به نسبت شهرهای کوچک دریافت می‌کردند. بسیاری از شهرهای کوچک به صورت اقماری شهرهای بزرگ درآمده بودند. گسترش این اقماریت نیز تحت تأثیر مهاجرت افرادی بود که در شهرهای مرکزی توان زندگی را نداشتند و به دلیل هزینه‌های کمتر زندگی در شهرهای کوچک اقماری اطراف شهرهای بزرگ به این مناطق مهاجرت می‌کردند. این شکاف‌ها، علاوه بر نمایندگی مؤلفه‌های متفاوت اقتصادی و توسعه‌یافتگی - عدم توسعه به نوعی شکاف‌ها و تفاوت‌های عمیق فرهنگی و اجتماعی را نیز نمایندگی می‌کردند. بخش مهمی از مهاجران به شهرها کسانانی بودند که جذب فرهنگ مدرن و شهری تبلیغ شده از سوی دستگاه ایدئولوژیک رژیم نشده بودند. این شکاف فرهنگی، سبب دوری‌گزینی از مظاهر مدرن توسط بخش مهمی از جمعیت ساکن شهرها و حاشیه شهر شده بود؛ پدیده‌ای که اشرف و بنوعیزی از آن با عنوان «دوگانگی ریخت‌شناسی، اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی» (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۱۰۱) در مناطق شهری به‌ویژه تهران نام می‌برند. شکافی که فقر، بیکاری، گسترش مشاغل کاذب، انواع معضلات اجتماعی و فرهنگی را برای مناطق حاشیه‌ای ایجاد کرده و به نوعی سبب جدا شدن بخش بزرگی از جمعیت کشور از روند توسعه مورد نظر برنامه‌ریزان رژیم شده بود.

دو. توزیع ارزش‌های سیاسی

الف) چگونگی توزیع منابع و ارزش‌های سیاسی

توزیع ارزش‌ها و منابع سیاسی از طریق امکان مشارکت سیاسی افراد و تشکل‌های سیاسی مستقل در قدرت و حکومت، مشارکت در روند تصمیم‌گیری‌ها، توزیع مناصب و جایگاه‌های حکومتی و دسترسی اعضای جامعه به حقوق و آزادی‌های مدنی صورت می‌گیرد. در نظام سیاسی پهلوی تمام قدرت سیاسی تحت کنترل شخص شاه و حلقه کوچکی از نزدیکان وی بود و اطرافیان شاه نیز بر مبنای عطا و موهبت از سوی شاه از منابع و ارزش‌های سیاسی بهره‌مند می‌شدند. نظام توزیع ارزش‌های سیاسی در دو دهه پایانی سلطنت پهلوی با ویژگی‌هایی همچون شخصی بودن قدرت سیاسی، غیر رسمی بودن سیاست،

اولویت وفاداری و اطاعت در انتخاب کارگزاران، تمرکز قدرت سیاسی و فقدان نهادهای قدرت سیاسی، الگویی از توزیع ارزش‌ها و منابع سیاسی را شکل داده بود که در به وجود آمدن ناراضی‌های زمینه‌ساز وضعیت انقلابی در ایران مؤثر بود. این ویژگی‌ها را در ادامه به اختصار بررسی خواهیم کرد.

الف) شخصی بودن قدرت سیاسی؛ ساخت قدرت در دوره پهلوی دوم و پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲، شخصی بود؛ به این معنا که شاه از طریق روابط شخصی خود حکومت می‌کرد، نه از طریق سازمان‌های رسمی بوروکراتیک. در واقع، وی در رأس هرم قدرت سیاسی و اقتصادی از راه روابط شخصی حکومت می‌کرد درحالی‌که نهادهای مشارکت سیاسی مانند احزاب، انتخابات و مجلس شکلی صوری گرفته بودند. (ازغندی، ۱۳۸۵: ۲۸) حلقه و محفل داخلی قدرت در این دوره از میان نخبگان اعضای خاندان سلطنتی، درباریان، فرماندهان نظامی و امنیتی مورد تأیید شخص شاه، اعضای رده بالای مجلس سنا و مجلس شورای ملی، وزرا، معاونان وزیران و اعضای رده بالای تجاری و حرفه‌ای تشکیل شده بود. (نوروزی، ۱۳۷۵: ۱۸۱ - ۱۸۰) وجه مشترک همه اعضای این حلقه و محفل برخورداری از اعتماد و اطمینان شاه و نزدیکی به وی بود.

آنتونی پارسونز ویژگی شخصی بودن سیاست در این دوره را به خوبی توصیف کرده و در این باره

می‌نویسد:

شخص شاه به معنای رژیم بود و پادشاه و کشور معنای مترادفی داشتند. شاه در مرکز دوایری قرار داشت که نقطه ارتباط آنها با یکدیگر فقط شخص شاه بود. دربار، خانواده سلطنتی، دولت، سیستم حکومت‌های محلی یا استانداران، نیروهای مسلح، ساواک و پلیس همه به طور مستقیم عمل می‌کردند و به طور جداگانه و مستقیم با شاه تماس داشتند و از وی فرمان می‌بردند. (پارسونز، ۱۳۶۳: ۵۷)

ب) غیر رسمی بودن سیاست؛ در عصر پهلوی به دلیل ساخت شخصی قدرت و سرکوب نهادهای مدنی صحنه سیاسی دستخوش انواع روابط و فعالیت گروه‌ها و محفل‌های غیر بود. انباشت قدرت و تمرکز منابع اجبار زمینه مناسبی برای تقویت سیاست غیررسمی مبتنی بر گروه‌های غیر رسمی، دوره‌ها و محفل‌ها به وجود آورد که غیر نهادمند بودن ساختار سیاسی را تقویت می‌کرد. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۰۶)

د) اولویت وفاداری و اطاعت در انتخاب کارگزاران؛ در دوره پهلوی عملاً معیار ترقی و دستیابی به مناصب بالای حکومتی نزدیکی به شاه و اطاعت از وی بود. «مشاغل کلیدی کشوری و لشکری در اختیار افرادی قرار می‌گرفت که ضمن ملزم دانستن خود در اطاعت از شاه به عنوان حاکم و خدایگان مطلق آماده کرنش و تعظیم در برابر فرامین وی نیز باشند». (صمیمی، ۱۳۸۲: ۱۹۳) به این ترتیب،

می‌توان گفت همکاران نزدیک شاه کسانی بودند که براساس میزان وفاداری و اطاعت نسبت به شخص شاه انتخاب می‌شدند و قدرت خود را مدیون لطف او می‌دانستند. (عیوضی، ۱۳۸۲: ۴۱)

هـ) تمرکز قدرت سیاسی؛ پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ شاه با استفاده از نیروهای مسلح تمام مدعیان قدرت را از صحنه بیرون راند و تمایلی به تفویض قدرت نداشت و می‌کوشید تمام تصمیمات خرد و کلان را خود به تنهایی بگیرد. (فوران، ۱۳۷۷: ۴۶۶) وی که تمام گروه‌های سیاسی و اجتماعی مخالف را منزوی یا سرکوب کرده بود، با اتکا به ارتش فرمانبر، پلیس امنیتی و جمعی از رجال بازیچه دست خود با از بین بردن زمینه رقابت میان تمامی نیروهای جامعه به طور کلی بر عموم «دهان بند» زد. (هویدا، ۱۳۶۵: ۱۳۵)

و) فقدان نهادهای مشارکت سیاسی؛ پیش از سال ۱۳۵۳ تنها دو حزب قانونی در کشور وجود داشت که به صورت رسمی می‌توانستند فعالیت داشته باشند و در انتخابات و رقابت‌های سیاسی برای تصرف مناصب سیاسی رقابت کنند. این دو حزب سرسپرده و وابسته به شاه بودند. «حزب ایران نوین» که در سال ۱۳۴۲ تأسیس شد، محصول پیروزی دربار در نزاع قدرت بود و بر تمام اتحادیه‌های کارگری، کارفرمایی، اصناف، بازار و تعاونی‌های روستایی کنترل داشت. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۷) این حزب به صورت رسمی هدف خود را «حفظ نظام پادشاهی و دستاوردهای انقلاب شاه و مردم» می‌دانست. (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۷۵) تمام فعالیت‌های حزب مردم نیز زیر نظر شاه انجام می‌شد و حتی فعالیت‌های اعضای آن در خارج از حزب نیز منوط به نظر شاه بود. (صارمی‌شهاب، ۱۳۷۸: ۱۲۵)

در سال ۱۳۵۳ شاه که از شکست حزب ایران نوین و مردم در ماموریت بسیج توده‌ای برای پشتیبانی از سیاست‌های ناراضی بود، ناگهان همه احزاب و سازمان‌های موجود را منحل و «حزب رستاخیز» را تأسیس کرد. (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۶۹) این حزب نیز همچون احزاب گذشته مبلغ افکار و خواسته‌های شاه بود و رهبران آن از میان نزدیکان و معتمدان شاه انتخاب شده بودند. (صارمی‌شهاب، ۱۳۷۸: ۸۲) این ساختار حزبی مبتنی بر تحدید نقش مردم و نخبگان بود و آنها تنها می‌توانستند در چارچوب‌های ایدئولوژیک وضع موجود بیندیشند، سخن بگویند و فعالیت کنند. به این ترتیب، اندیشه‌ها و نظرات آنها نمی‌توانست از حاشیه‌هایی بر ایده‌آل‌های ترسیم شده توسط شخص شاه فراتر رود. (آصف، ۱۳۸۴: ۳۰۳)

ب) پیامدهای الگوی توزیع منابع و ارزش‌های سیاسی

الگوی توزیع منابع و ارزش‌های سیاسی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج شکل گرفت و تنها در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ خلل کوتاهی در آن به وجود آمد، تا سال ۱۳۵۷ تمام

صداهای غیر و گروه‌های منتقد و خواهان مشارکت و دسترسی به منابع قدرت سیاسی را سرکوب و به حاشیه راند. این الگو دو پیامد مهم داشت که می‌توان آنها را «عدم نهادمندی نظام سیاسی و بحران مشارکت» دانست.

یک. عدم نهادمندی نظام سیاسی؛ رژیم در این دوره تمام تشکلهای مدنی مستقل از دولت یا حلقه‌های واسط میان مرکز قدرت سیاسی و جامعه که نقش میانجی و انتقال‌دهنده تقاضاها را بازی می‌کردند، سرکوب کرد. در واقع، هیچ نهاد و تشکل مستقل از قدرت شاه و دربار نمی‌توانست فعالیت سیاسی، حتی قانونی، داشته باشد. این امر سبب شد تا نهادمندی نظام پهلوی به پایین‌ترین سطح خود برسد و برای انتقال تقاضاها از سطح جامعه کانالی در اختیار نباشد و در نتیجه روز به روز از جامعه دورتر شود.

دو. بحران مشارکت سیاسی؛ ساخت سیاسی بسته‌ای که سبب ایجاد شکاف بهره‌مندی از منابع سیاسی و به حاشیه رانده شدن گروه‌ها و اقشار غیرخودی شده بود با رشد نیروها، اقشار و طبقات جدید هم‌زمان شد که از دل برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی رژیم متولد شده بودند. این طبقات جدید مدعی و خواهان مشارکت در بهره‌مندی از منابع و ارزش‌های سیاسی بودند، اما عدم توسعه سیاسی، عدم نهادمندی و سرکوب گسترده و بسته بودن فضای سیاسی سبب محرومیت این اقشار و طبقات جدید و نارضایتی آنها شد. در واقع توسعه ناموزون و بی‌توجهی به توسعه سیاسی منجر به عدم جذب نیروهای خواهان مشارکت سیاسی شد و زمینه را برای بسیج گسترده مردم توسط گروه‌های ناراضی فراهم کرد. (کریمی و مؤذن، ۱۳۸۹: ۲۶) به این ترتیب، شکاف بهره‌مندی سیاسی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ایجاد و گسترش یافته بود، با ادامه توسعه اقتصادی و عدم توسعه سیاسی تشدید شد که بر اثر آن گروه‌ها و اقشار خواهان مشارکت سیاسی سرکوب، محروم و به حاشیه رانده شدند.

سه. چگونگی توزیع منابع و ارزش‌های منزلت اجتماعی

ارزش‌ها و منابع منزلت اجتماعی که شامل اموری همچون افتخارات، احترام، جایگاه و موقعیت اجتماعی، توجه حکومت و مانند آن می‌شوند؛ با دو نوع دیگر ارزش‌ها و منابعی که بررسی کردیم ارتباطی دو سویه دارند. این ارزش‌ها از یک سو می‌توانند حاصل برخورداری از منابع سیاسی و اقتصادی باشند و از سوی دیگر، دستیابی به منزلت اجتماعی می‌تواند منجر به دستیابی به منابع اقتصادی و سیاسی شود.

نظام پهلوی با برنامه‌های اصلاحات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و اصلاحات اداری از یک سو، و عدم نهادمندی و بستن فضای سیاسی از سوی دیگر، نوعی الگوی توزیع در حوزه منزلت

اجتماعی ایجاد کرده بود که مهم‌ترین ویژگی‌های آن عرفی - مدرن‌سازی و توزیع منابع براساس نزدیکی به شاه و دربار بود. ویژگی دوم را پیش‌تر شرح داده‌ایم و در ادامه به بحث درباره ویژگی عرفی - مدرن‌سازی توزیع منابع منزلت اجتماعی خواهیم پرداخت.

الف) ویژگی عرفی - مدرن‌سازی: نظام پهلوی، از ابتدای تأسیس، فرایند عرفی و مدرن‌سازی را در سطوح مختلف اجتماعی و فرهنگی دنبال می‌کرد. از نتایج این فرایند در حوزه اجتماعی و فرهنگی می‌توان به تغییر الگوی توزیع ارزش‌های منزلت اجتماعی اشاره کرد. براین‌اساس، بسیاری از جایگاه‌ها و موقعیت‌های اجتماعی کارگزاران مذهبی و سنتی از آنها سلب و در اختیار نهادها و کارگزاران مدرن قرار گرفت. روحانیون و نهادهای مذهبی از مهم‌ترین اقشار محروم‌شده بودند که بخش عمده‌ای از جایگاه‌های اجتماعی و فرهنگی آنها سلب شد. انحلال محاکم شرع، تغییر نظام قضایی و تأسیس عدلیه جدید، تصویب قوانین عرفی، تصویب قانون ثبت اسناد و املاک، تأسیس دفاتر ثبت ازدواج و طلاق و اقداماتی از این دست سبب شد تا روحانیت بخش عمده‌ای از قدرت خود را از دست بدهد. (الگار، ۱۳۶۹: ۲۱ - ۱۹؛ آوری، بی‌تا: ۶۹ - ۷۰) از سوی دیگر، این محرومیت‌ها سبب کاهش مدارس مذهبی و طلاب مشغول به تحصیل در آنها شد. کمالی نشان می‌دهد که طی دوره‌ای از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۹، تعداد مدارس مذهبی و دینی از ۲۵۲ باب به ۱۳۸ و تعداد طلاب از ۱۴۴۱۹ نفر به ۷۴۸۲ کاهش یافت. (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۸۵) این امر تا آستانه انقلاب ایران ادامه یافت و حکومت همواره جایگاه و موقعیت اقشار و نهادهای مذهبی را محدود می‌کرد.

با اجرای اصلاحات ارضی و برنامه‌های عمرانی، با وجود اینکه بازاریان سنتی از رونق اقتصادی تا حدودی بهره‌مند شدند، برتری تجاری خود را از دست دادند و طبقه نوظهور سرمایه‌داری مالی و صنعتی به طبقه برتر در حوزه اقتصاد تبدیل شد. نیروها و لایه‌های اجتماعی فعال در بازار در پی اصلاحات اقتصادی دولت با تنگناها و محدودیت‌های بسیاری مواجه شدند؛ چرا که سیاست رسمی حکومت و برنامه‌های توسعه اقتصادی در راستای تضعیف بورژوازی ملی، خرده‌بورژوازی سنتی و تشویق سرمایه‌داری مالی و صنعتی بود. (ازغندی، ۱۴۷: ۱۳۸۵) این سیاست‌های شاه نسبت به بازار و طبقه متوسط سنتی از تصور وی نسبت به آنها به عنوان «آدم‌های کهنه‌پرستی» نشئت می‌گرفت که حرکت در برابر آنها از الزامات حرکت در جهت مدرن کردن کشور بود. (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۸۴)

این مدرن‌سازی پیامد اجتماعی دیگری نیز داشت و آن رشد و توسعه طبقه متوسط جدید شامل روشنفکران و دانشگاهیان بود. رشد نظام اداری، افزایش تقاضای بخش دولتی و خصوصی برای به‌کارگیری مدیران، تکنسین‌ها و کارشناسان مختلف ایجاد کرد. برای تأمین این تقاضا، رژیم به

گسترش سریع نظام آموزش عالی دست زد که منجر به ظهور طبقه متوسط جدید غیرتاجر شامل متخصصین مستقل، کارمندان دولتی، نظامی، کارگران ماهر، کارشناسان موسسات خصوصی و روشنفکران شد. (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۲۶) در شهرها، سرمایه‌گذاری در بخش آموزش، سبب برخورداری جمعیت جوان و نسل دوم مهاجران روستایی شد. بسیاری از جوانان ساکن محلات حاشیه شهری و جوانان طبقات پایین با برخورداری از آموزش و صعود در سلسله مراتب اجتماعی وارد طبقه متوسط جدید می‌شدند. در عین حال آنها ایده‌ها و آرمان‌های جدیدی را با خود همراه داشتند، اما نظام توزیعی رژیم آنها را از دستیابی به ارزش‌ها و منابع منزلت اجتماعی محروم کرده بود. (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵۳۰)

پیامدهای الگوی توزیع منابع و ارزش‌های منزلت اجتماعی

با شرحی که رفت، توزیع منابع و ارزش‌های منزلت اجتماعی موجب پدیدار شدن دو نوع محرومیت در میان طبقات اجتماعی، عمدتاً در میان طبقه متوسط، در جامعه ایران شد:

الف) محرومیت طبقات سنتی؛ توزیع منابع منزلت اجتماعی به گونه‌ای بود که بسیاری از گروه‌ها، اقشار و طبقات اجتماعی را که به طور سنتی دارای پایگاه و منزلت بودند محروم کرد. بشیریه در این باره معتقد است فرآیند نوسازی و انباشت منابع و تمرکز ابزارهای قدرت در این دوره سبب حذف نهادها و گروه‌های سنتی از صحنه سیاسی در ایران شد. (بشیریه، ۱۳۷۸: ۶۶ - ۶۵) در این میان طبقه متوسط سنتی شامل روحانیون و بازاریان از مهم‌ترین گروه‌هایی بودند که تحت تأثیر این سیاست‌ها قدرت و منابع منزلتی خود را از دست دادند.

می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین اهداف رژیم از انقلاب سفید، تغییرات گسترده ساختاری در جامعه به منظور به حداقل رساندن تأثیر نهاد دین و روحانیت بود. این هدف از طریق از بین بردن منابع اقتصادی و سیاسی روحانیون صورت گرفت، بدین صورت که از یک سو با برنامه‌های توسعه و مدرن‌سازی که منابع درآمدی روحانیون و مهم‌ترین حامی آنها یعنی بازاریان را تضعیف می‌کرد، نهاد روحانیت بخش مهمی از منابع اقتصادی خود را از دست داد و از سوی دیگر، تغییرات اجتماعی و فرهنگی مانند آموزش سکولار، از نفوذ اجتماعی روحانیون از بین رفت. (ملکوتیان، ۱۳۸۷: ۱۵۲) علاوه بر این، تسلط کامل رژیم بر کانال‌های مشارکت سیاسی و نهاد انتخابات سبب کاهش حضور روحانیون در مجلس و در نتیجه در سیاست شد. (بهشتی‌سرشت و صابری، ۱۳۸۸: ۸۱)

ب) محرومیت طبقات جدید: بسیاری از گروه‌ها، اقشار و طبقات جدیدی که از دل سیاست‌های توسعه شکل گرفته بودند، حامل ایده‌ها و اندیشه‌های جدیدی بودند که الگوی توزیع منابع موجود نمی‌توانست به تقاضاهای آنها پاسخ دهد و آنها را از دستیابی به منابع منزلت اجتماعی محروم

می‌کرد. این محرومیت طبقه متوسط جدید از آنجا ناشی می‌شد که شاه در کنار توسعه اقتصادی و اجتماعی، به واسطه متکی بودن به درآمد رانته ناشی از صادرات مواد خام، نیازی به ایجاد فضای لازم برای توسعه سیاسی و توجه به تقاضاهای نیروهای جدید نمی‌دید و از سوی دیگر، با انحلال و فقدان نهادهای مشارکت قانونی (Eisenstadt, 2011: 2) امکان هر نوع نمایندگی این تقاضاها را نیز ممتنع کرده بود. طبقه متوسط جدید، حامل ایده‌هایی همچون آزادی و مشارکت سیاسی، دموکراسی و نظام سیاسی پاسخ‌گو و اندیشه‌های برابری‌طلبانه، ضد استبدادی و ضد استعماری بود که نظام سیاسی پهلوی با توجه به ساخت متصلب و بسته خود توان پاسخ‌گویی به آنها را نداشت و این امر در محرومیت و به حاشیه راندن طبقات و نیروهای جدید و نوظهور تأثیری مستقیم و غیرقابل انکار داشت.

نتیجه

در این پژوهش به دنبال ارائه تحلیل و مدلی برای تبیین علل و عوامل شکل‌گیری نارضایتی مؤثر در شکل‌گیری وضعیت انقلابی در ایران در آستانه وقوع انقلاب اسلامی بودیم. هر انقلابی، نیروهای محرک اجتماعی خاص خود را دارد و در انقلاب اسلامی ایران مهم‌ترین این نیروها عبارت بودند از طبقه متوسط سنتی (بازاریان و روحانیون)، طبقه متوسط جدید (روشنفکران، دانشگاهیان) و کارگران صنعتی (کشاورز و فرهادی، ۱۳۹۰: ۱۰۷) که هر سه این طبقات و نیروها به صورت مستقیم از نظام توزیع ارزش‌ها و منابع رژیم متضرر و به حاشیه رانده شده بودند.

الگوی توزیعی رژیم در سه حوزه منابع و ارزش‌های اقتصادی، سیاسی و منزلت اجتماعی، سبب ایجاد و تعمیق شکاف‌های بهره‌مندی در جامعه ایران شده بود. این الگوی توزیع نامتوازن، ناعادلانه، نابرابر، بدون برنامه صحیح و اصولی با گسترش شکاف و به حاشیه راندن گروه‌ها و طبقات بزرگی از جامعه ایران سبب ایجاد نارضایتی‌هایی شد که در نهایت با توجه به اینکه ریشه این نارضایتی‌ها در سیاست‌های رژیم بود، نظام سیاسی و رأس قدرت؛ یعنی شاه و دربار را به آماج حملات گروه‌های حاشیه‌ای تبدیل کرد. این نارضایتی‌ها توسط عوامل میانجی مانند گسترش ایدئولوژی‌های اعتراضی، سازمان‌یابی اعتراضات و رهبری انقلابی به کنش‌های جمعی و سیاسی منجر و با هدف قرار دادن نظام سیاسی به عنوان عامل توزیع نامناسب منابع و ایجاد شکاف‌ها و محرومیت‌ها سبب شکل‌گیری وضعیت انقلابی و در نهایت سقوط نظام سیاسی پهلوی شد. به بیانی دیگر، می‌توان گفت که «انقلاب اسلامی ایران، خیزش گروه‌ها، اقشار و طبقات سرکوب، محروم و به حاشیه رانده شده علیه الگوی توزیعی نظام سیاسی پهلوی بود».

منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، یرواند، ۱۳۸۷، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
۲. آصف، محمدحسن، ۱۳۸۴، *مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳. احسن، مجید، ۱۳۷۳، «تمرکز و تمرکززدایی و آثار کالبدی آن»، *فصلنامه آبادی*، سال چهارم، ش ۱۵.
۴. ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۳، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، ج ۲، تهران، سمت.
۵. ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۵، *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران، نشر قومس.
۶. ازکیا، مصطفی و شکوه دیباجی فروشان، ۱۳۸۵، «نقد برنامه‌های توسعه روستایی در ایران»، *نشریه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، دوره ۵، ش ۱، ص ۱۲۵ - ۱۰۳.
۷. اشرف، احمد و علی بنوعزیزی، ۱۳۸۷، «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی»، *فصلنامه راهبرد*، ترجمه عماد افروغ، ش ۲، ص ۱۲۶ - ۱۰۲.
۸. اشرف، احمد، ۱۳۸۳، «از انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی»، *پژوهشنامه متین*، ترجمه محمد سالار کسرای، ش ۲۲، ص ۱۴۱ - ۱۰۹.
۹. بدیع، برتران، ۱۳۸۴، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب زاده، ج ۴، تهران، قومس.
۱۰. برزگر، ابراهیم و سمیه حمیدی، ۱۳۹۱، «تأثیر رابطه ساختار - کارگزار بر دوقطبی شدن جامعه در انقلاب اسلامی ایران»، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال اول، ش ۴، ص ۵۹ - ۳۵.
۱۱. بشیریه، حسین، ۱۳۷۸، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران: گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، موسسه نشر علوم نوین.
۱۲. بهشتی سرشت، محسن و اسماء صابری، ۱۳۸۸، «رویکرد تاریخی به نقض و جایگاه طبقه متوسط سنتی در وقوع انقلاب اسلامی ایران»، *پژوهشنامه متین*، ش ۴۲، ص ۸۹ - ۷۱.
۱۳. بیات، آصف، ۱۳۷۹، *سیاست‌های خیابانی (جنبش تهی‌دستان در ایران)*، ترجمه اسدالله نبوی، تهران، نشر و پژوهش شیرازه.
۱۴. پارسونز، آنتونی، ۱۳۶۳، *مرور و سقوط*، ترجمه منوچهر راستین، بی‌جا، انتشارات هفته.
۱۵. جاجرمی، حسین ایمانی، ۱۳۹۵، «بررسی انتقادی سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه شهری در ایران»، *نشریه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، دوره ۵، ش ۱، ص ۱۰۲ - ۷۹.
۱۶. چیلکوت، رونالد، ۱۳۷۷، *سیاست‌های مقایسه‌ای*، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران، رسا.
۱۷. حافظ‌نیا، محمدرضا، ۱۳۸۹، *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*، تهران، سمت.
۱۸. سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۵، *آمارنامه استان‌های تهران، آذربایجان غربی، اصفهان، سیستان و بلوچستان*.

۱۹. سیف‌الدینی، فرانک و موسی پناهنده‌خواه، ۱۳۸۹، «چالش‌ها و موانع برنامه‌ریزی توسعه منطقه‌ای در ایران»، *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، ش ۷۳، ص ۹۸-۸۳.
۲۰. صارمی شهاب، اصغر، ۱۳۷۸، *احزاب دولتی و نقش آنها در تاریخ ایران معاصر*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۱. صمیمی، مینو، ۱۳۸۲، *پشت پرده تخت طاووس*، ترجمه حسن ابوترابیان، چ ۹، تهران، اطلاعات.
۲۲. عیوضی، محمدرحیم، ۱۳۸۲، *تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۳. فوران، جان، ۱۳۸۳، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
۲۴. قوام، عبدالعلی، ۱۳۸۱، *سیاست‌های مقایسه‌ای*، چ ۴، تهران، سمت.
۲۵. کریمی، علیرضا و محمدهادی مؤذن، ۱۳۸۹، «تأثیر عدم نهادمندی نظام سیاسی پهلوی بر وقوع انقلاب اسلامی ایران»، *رهیافت انقلاب اسلامی*، سال چهارم، ش ۱۲، ص ۳۰-۳.
۲۶. کشاورز شکری، عباس و احسان فرهادی، ۱۳۹۰، «بسیج منابع در انقلاب اسلامی ایران»، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، دوره ۱، ش ۱، ص ۷۹-۱۰۷.
۲۷. کمالی، مسعود، ۱۳۸۱، *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه کمال پولادی، تهران، باز.
۲۸. الگار، حامد، ۱۳۶۹، *دین و دولت در ایران: نقش عالمان در دوره قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس.
۲۹. گازیوروسکی، مارک، ۱۳۷۱، *سیاست خارجی آمریکا و شاه: بنای دولت دست‌نشانده در ایران*، ترجمه فریدون کاظمی، تهران، نشر مرکز.
۳۰. ملکوتیان، مصطفی، ۱۳۸۷، *بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه‌پردازی‌ها*، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۱. نوروزی، نصرالله، ۱۳۷۵، «ساخت قدرت شخصی و فروپاشی حکومت پهلوی»، *راهبرد*، ش ۹، بهار، ص ۱۹۲-۱۵۷.
۳۲. هویدا، فریدون، ۱۳۶۵، *سقوط شاه*، ترجمه ح. مهران، چ ۳، تهران، اطلاعات.
۳۳. وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۸۴، *چشم‌انداز تمرکززدایی از تهران*، تهران، نهاد مطالعه و تهیه طرح‌های توسعه شهری.
34. Easton, David 1965, *A Systems Analysis of Political Life*, New York, Wiley.
35. Eisenstadt, Michael, 2011, "Iran's Islamic Revolution: Lessons for the Arab Spring of 2011", *Strategic Forum National Defense University*. From: <https://www.files.ethz.ch/isn/128573/SF267.pdf>
36. Mitchell, W, 1961, "Politics as the Allocation of Values: A Critique", *Ethics*, 71 (2), 79 - 89. Retrieved January 7, 2020, From: www.jstor.org/stable/2379509